

طنز سیاسی - اجتماعی در عصر انقلاب مشروطیت ایران

عبدالله عطایی*

یکی از برجسته‌ترین فرازهای تاریخ ملت ایران که در تحولات جامعه از نظر گاه‌های گوناگون بسیار مؤثر بود و تمام ابعاد جامعه ایران را تحت تأثیر خود قرار داد، نهضت مشروطیت بود. چرا که برای اولین بار در تاریخ ایران مفاهیم جدیدی مانند ملیت، مجلس نمایندگان، آزادی، تساوی حقوق و تحدید حدود شاه در ادبیات نوشتاری و سپس گفتاری مردم ایران وارد شد. هر چند کسانی بر آن‌اند که مشروطه ایران را به عنوان یک متاع کاملاً انگلیسی جلوه دهند و با استدلال به اینکه در جامعه آن روز ایران موجبات تاریخی به اندازه کافی برای وقوع چنین حادثه شگرفی وجود نداشت، می‌خواهند سهم ملت ایران را در جنبش مشروطه‌خواهی ناچیز و سران انقلاب را آلت دست سیاستمداران انگلیسی جلوه دهند، اما این نظر کاملاً بیجاست و با فداکاری‌های ملت ایران به ویژه در دوره دوم مشروطیت یعنی پس از بمباران مجلس و اعاده مجدد مشروطیت و تصویب متمم قانون اساسی درست در نمی‌آید. در دسته‌بندی‌های مذهبی و تظاهر در مساجد و منابر و مطالب پیشروان آزادی‌نشانه‌هایی از کوشش انگلیس برای استفاده از نهضت مشروطه‌خواهی ملت ایران به چشم می‌خورد، اما با قاطعیت می‌توان عوامل انقلاب مشروطیت را در بیداری افکار و از خود گذشتگی رادمردان از جان

* دانشجوی دکتری تاریخ.

گذشته و روشن‌گری علما و روحانیونی دانست که با بیان و قلم خود این بیداری عمومی را نسبت به حقوق ملت و وظایف دولت و هتک خرافات رقم زدند. به ویژه در این مبارزه نویسندگان، علما و مراجع تقلید، شعرا و خطبا نقش بسیار اساسی داشتند. روزنامه‌ها نیز که پدیده جدیدی در تاریخ ایران بودند در انتقال افکار و اندیشه‌های جدید از یک طرف و بیان مطالبات مردم و نیازهای جامعه از طرف دیگر نقش اساسی داشتند. برخی از این روزنامه‌ها که در خارج از کشور تدوین و چاپ می‌گردید تأثیر عمیق‌تری از خود بر جای نهادند. زیرا این دسته از روزنامه‌ها از دستبرد نظارت و برخورد خشونت‌آمیز حکومت و عمال استبداد به دور بودند. روزنامه قانون در لندن، اختر در استانبول و حیل‌المتین در کلکته از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند.

در میان تلاش‌های اندیشمندان ایرانی برای بیداری ملت و تحدید حدود سلطنت خودکامه و آشنایی مردم با حقوق اساسی خود، طنز و فکاهی نقش مهمی ایفا نمود. استفاده از شیوه طنز در مبارزه با استبداد آنچنان اثرگذار و حرکت‌آفرین بود که خشم و کینه محمد علی شاه مستبد و هوادارانش را به غلیان درآورد، به طوری که پس از بمباران مجلس شورای ملی دو نفر از رهبران مشروطیت و آزادیخواهان در باغشاه اعدام شدند، یکی میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر مجله صور اسرافیل که اهمیت آن بیشتر از جهت مقالات کوتاهی بود که با شیوه طنز زیر عنوان «چرند و پرند» نوشته می‌شد و دیگری ملک‌المتکلمین که با بیان شیوا و مؤثر خود بر توده‌های مردم اثرگذار بود. بنابراین قلم و بیان دو عامل مهم بیداری و دو دشمن سرسخت استبداد بودند و در میان قلم به دستان طنزنویسان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند.

طنز عبارت از روش ویژه‌ای در نویسندگی است که ضمن دادن تصویر هجوآمیزی از جهات زشت و منفی زندگی، معایب و مفسدات جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را به صورتی اغراق‌آمیز یعنی زشت‌تر و بدترکیب‌تر از آنچه هست نمایش می‌دهد، تا صفات و مشخصات آنها روشن‌تر و نمایان‌تر جلوه کند و تضاد عمیق وضع موجود

با یک زندگی عالی آشکارگردد. بدین ترتیب قلم طنزنویس با هر چه که مرده و کهنه و واپس مانده است و با هر چه که زندگی را از ترقی و پیشرفت بازمی دارد بدون اغماض مبارزه می کند.

مبنای طنز بر شوخی و خنده است اما این خنده خنده شوخی و شادمانی نیست؛ خنده ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و نیشدار که با ایجاد ترس و جبر خطاکاران را به خطای خود متوجه می سازد و نواقصی را که در حیات اجتماعی پدید آمده است برطرف می کند. طنزنویسی بالاترین درجه نقد ادبی است.

از آنچه که گفته شد چنین نتیجه می گیریم که طنز حقیقی هرگز نمی تواند بی هدف و وهمی باشد. طنزنویس هنگامی که به موضوعی معین می خندد و آن را رد و انکار می کند در واقع آرمان مثبت خود را که در جهت مخالف آن قرار دارد، آشکارا یا نهانی و صراحتاً یا تلویحاً به خواننده عرضه می دارد. تصویر یک زندگی عالی و زیبا از راه تصویر جهات پست و ناشایست زندگی و بیدارکردن شوق کمال مطلوب در خواننده از وظایف مهم طنزنویس است. خلاصه، طنز تنها هنگامی می تواند به هدف عالی خود برسد که از روحی بلند و پاک تراوش کند، روحی که از مشاهده اختلاف عمیق زندگی موجود با اندیشه یک زندگی ایده آل در رنج و عذاب است. همین صفت عالی و هدف بزرگ طنز است که آن را به عنوان یک هنر، برجسته و نمایان می کند.

طنز باید ناظر به حوادث کلی (تیپیک) زندگی باشد، نه انحرافات جزئی و تصادفی، و بنابراین نباید حربه تعرض و تجاوز بر شخصیت کسانی قرارگیرد که به نظر طنزپرداز پسندیده و خوشایند نیستند. هجو کسان و ناسزاگویی شایسته نام نویسنده و مقام نویسندگی نیست.

در گذشته تاریخ ایران طنز به معنای فوق کمتر وجود داشته است، زیرا در آن عصر و زمان و در آن وضع اداری و اجتماعی ایران، ادبیات اغلب برای شاه و درباریان و

خواص مملکت به وجود می‌آمد و قهراً شاعر و نویسنده نمی‌توانست از اعمال و افعال اربابان خود انتقاد کند. هجوسرایان به جای آنکه به مسایل اجتماعی بپردازند و معایب عمومی جامعه را نشان بدهند، یا به رقیبان خود می‌تاختند و یا به ارباب احسان که از دادن صله و پاداش به آنان مضایقه و امساک می‌کردند و بدین طریق پایه سخن را تنزل می‌دادند. اگر از نمونه‌های نادر و معدودی مانند موش و گربه و بعضی لطایف عبید زاکانی در قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی و سخنان حکمت‌آمیزی که به ملّا نصرالدّین از ترکان آسیای صغیر نسبت می‌دهند بگذریم، در سرتاسر ادبیات هزار ساله ایران به آثار طنزآمیز که هدف آنها اصلاح و تزکیه باشد، به ندرت برمی‌خوریم.

با آغاز انقلاب مشروطیت، ادبیات طنزی که لبه تیز خود را بیش از افراد متوجه معایب عمومی جامعه ساخته بود، پدیدآمد و در حقیقت به نفع افکار آزادیخواهانه شکل گرفته، وارد میدان شد. در این دوره و با گسترش روزنامه‌نگاری، طغیان افکار آزادیخواهانه و شور آزادی و احساسات میهن‌پرستانه، گذشته از اشعار سیاسی، در یک رشته مقالات و پاورقی‌های کوتاه فکاهی انعکاس یافت. این نوشته‌ها به زبان زنده مکالمه تهیه شده بود و نمونه و سرمشق خوبی بود برای نویسندگانی که می‌خواستند ادبیات را به مردم نزدیکتر سازند. سرودان اشعار از زبان عادی طبقات مختلف مردم و به کاربردن عبارات و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های متداول بین عامه مردم که نویسندگان گذشته از استعمال آنها احتراز داشتند، اقبال عمومی را به این سبک به دنبال داشت. این سبک نویسندگی را علامه دهخدا رهبری می‌کرد. چنان‌که پیشوایی شعر طنزآمیز با سید اشرف‌الدّین قزوینی بود. انقلاب مشروطه ایران که در جستجوی زندگی جدید بود، در زمینه شعر و ادب نیز راه‌های نوین ناشناخته‌ای برگزید.

در آغاز مشروطیت سینه‌ها ملامال از گفتنی‌ها بود، اما گویندگان و نویسندگان ایران برای بیان اندیشه و احساسات خود راهی نمی‌شناختند. شعر کلاسیک فارسی

به صورت قصیده و غزل به قامت افکار نو نارسا بود و نثر فارسی که تا آن روز جز در مکاتبات و تاریخ و تذکره‌نویسی و امثال آنها به کار نرفته بود برای افادهٔ مقاصد و مطالب آزادیخواهان چندان مناسب نبود. در چنین هنگامی بود که صدای ملّا نصرالدین از قفقاز برخاست و این صدا اندکی بعد تبدیل به ندای دعوت و رسالت شد. در این زمان قفقاز و به ویژه شهر بادکوبه محلّ بیان افکار و اندیشه‌های نو بود و در آشنایی بسیاری از مردم ایران با مفاهیم آزادی و آزادیخواهی نقش بسزا داشت. به یاری روزنامهٔ ملّا نصرالدین بعضی از شعرا و نویسندگان ایران از حیث طرز اندیشه و بیان، خطمشی درست و روشنی پیدا کردند و اسلوب طنزنویسی و شیوهٔ ترنّم افکار مترقی را از نویسندگان آن روزنامه آموختند. به خصوص دو تن از نویسندگان مطبوعاتی و سیاسی ایران از سبک و شیوهٔ این روزنامه بهره فراوان بردند که یکی سید اشرف‌الدین گیلانی بود، که اشعار نسیم شمال را سرود و دیگری علی اکبر دهخدا که بنیان‌گذار نثر طنزی و انتقادی فارسی شناخته شد.

حدود یک سال پس از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی توسط لیاخف روسی و به فرمان محمد علی شاه قاجار، روزنامهٔ فکاهی کوچکی به نام نسیم شمال در شهر رشت انتشار یافت. مدیر این روزنامهٔ فکاهی سید اشرف‌الدین قزوینی معروف به گیلانی بود. وی مندرجات نسیم شمال را شخصاً می‌نوشت و اشعار دیگران را در آن چاپ نمی‌کرد. سید اشرف‌الدین محبوب‌ترین و معروف‌ترین شاعر ملی عهد انقلاب مشروطیت است. وی نزدیک بیست سال هر هفته روزنامهٔ نسیم شمال را در چاپخانهٔ کلیمیان که یکی از کوچکترین چاپخانه‌های آن روز تهران بود در چهار صفحه کوچک چاپ می‌کرد و مردم با اشتیاق تمام این روزنامه را مطالعه می‌کردند و در قهوه‌خانه‌های سرگدراها، در جاهایی که مردم گرد می‌آمدند، با سوادها برای بی‌سوادها می‌خواندند و مردم حلقه می‌زدند و گوش می‌دادند.

روزی نبود که این روزنامه ولوله‌ای در تهران نیندازد. سید اشرف‌الدین گیلانی یا به قول معروف نسیم شمال در گیرودار اختلاف مشروطه‌خواهان و مستبدان به میدان آمد و اشعار زیادی در نکوهش محمد علی شاه و اعوان و انصار وی سرود که دهان به دهان می‌گشت. یقیناً سهم او در آزادی ایران کمتر از سهم ستارخان قهرمان ملی نبود. وی حتی تفنگ به دست گرفت و همراه با مجاهدان دسته محمد ولی خان تنکابنی در فتح تهران جانبازی‌ها کرد.

نمونه‌هایی از اشعار طنزآمیز نسیم شمال برای بیان سبک و شیوه و اهمیت آن در مبارزه با استبداد در ذیل می‌آید:

گردیده وطن غرقه‌ اندوه و محن وای	ای وای وطن وای
خیزید، روید از پی‌تابوت و کفن وای	ای وای وطن وای
از خون جوانان که شده کشته در این راه	رنگین طبق ماه
خونین شده صحرا و تل و دشت و دمن وای	ای وای وطن وای
کو همت و کو غیرت و کو جوش فتوت؟	کو جنبش ملت؟
دردا که رسید از دو طرف سیل فتن وای	ای وای وطن وای
افسوس که اسلام شده از همه جانب	پامال اجانب
مشروطه ایران شده تاریخ زمن وای	ای وای وطن وای
تنها نه همین گشت وطن ضایع و بدنام	گننام شد اسلام
پژمرده شد این باغ و گل و سرو و سمن وای	ای وای وطن وای ^۱

*

رنج دو ساله رفت هدر وا مصیبتا!

نه عقلمان رسا و نه اعمالمان صحیح

نه مالمان معین و نه حالمان صحیح

و الله این فقیر توانگر نمی‌شود

دندان مار دسته خنجر نمی‌شود

۱. نقل از از صبا تا نیما، یحیی آریان‌پور، ج ۲، ص ۳-۷۲.

دردا و حسرتا که فزون شد جنون ما
 ای مستبد، مگو سخن از چند و چون ما
 قاضی به رشوهای شده راضی به خون ما
 این ماده بُز به حق خدا نر نمی‌شود
 دندان مار دسته خنجر نمی‌شود
 ای ملت غیور، کنون وقت غیرت است
 ای ملت نجیب، کنون وقت عبرت است
 مذهب ز دست رفت، وطن در مذلت است
 مسلم مطیع ظالم و کافر نمی‌شود
 دندان مار دسته خنجر نمی‌شود^۱

روزنامه دیگری که در تاریخ مشروطیت ایران اهمیت بسیار دارد هفته‌نامه صور اسرافیل است. این روزنامه با سرمایه میرزا قاسم خان تبریزی و با کوشش میرزا جهانگیر شیرازی و علی اکبر دهخدا اداره می‌شد. میرزا جهانگیر از آزادیخواهان بنام ایران است. او در حمایت از جنبش مشروطیت روزنامه صور اسرافیل را به راه انداخت و تلاش کرد خیانت رجال حکومت و زد و بندهای آنان را با عمال بیگانه فاش و آنان را رسوا سازد و به همین دلیل هیچ‌گاه از آزار و تعقیب مستبدان مصون نبود تا اینکه در جریان کودتای محمد علی شاه و در آغاز دوره استبداد صغیر در باغ شاه به دار آویخته شد. صور اسرافیل کمتر به شعر می‌پرداخت و اهمیت آن بیشتر از جهت قطعات منثور به ویژه مقالات کوتاهی بود که تحت عنوان «چرند و پرند» نوشته و منتشر می‌شد. در این بخش از روزنامه صور اسرافیل قطعات انتقادی هجوآمیزی با عبارات عامیانه، موجز و فصیح درج می‌شد و انگیزه رواج روزنامه بیش از همه بخش چرند و پرند بود.^۲

۱. نقل از از صبا تا نیما، یحیی آریان‌پور، ج ۲، ص ۶-۷۵.

۲. کسروی احمد، تاریخ مشروطه ایران، ج ۱، ص ۲۷۷.

این مقالات که با امضای «دخو» انتشار می‌یافت به قلم میرزا علی اکبر دهخدا تهیه می‌شد. لبه تیز مقالات دخو متوجه رژیم استبدادی و ملوک‌الطوایفی است. نویسنده هر پیشامدی را دستاویز قرار داده بر فساد دستگاه سلطنت، بی‌شرمی رجال دولت و استبداد می‌تازد و آنها را به باد تمسخر و استهزاء می‌گیرد. این طنزها با عشق و علاقه و دلسوزی به حال مردم خورده‌پا، ممتاز است. وضع رقت‌بار روستاییان، فقر و بدبختی شهرنشینان، نادانی و بیچارگی زنان ایرانی، همه مسایلی است که در نوشته‌های دخو مکرر طرح شده است. دهخدا و یاران او به درستی راهی را برگزیده بودند که به آن ایمان کامل داشتند و در تمامی مراحل مبارزه با نمایانندن جهات تاریک زندگی، جهت روشن و امیدبخش آن را هرگز فراموش نمی‌کردند. کندن و برانداختن ریشه خرافات دینی، صبر و تسلیم به قضا و قدر، ترک دنیا و گوشه‌گیری و موهومات و تعصبات از وظایف عمده‌ای بود که نویسنده توانای صور اسرافیل به عهده گرفته بود. او به بطالت و تنبلی می‌تاخت و مردم ایران را بیدار و زنده و آقا می‌خواست. دخو در مقالات نخستین خود مسایل متفرقه از قبیل آفت تریاک، جهل و نادانی، عادات و خرافات، مظالم خوانین و مالکان و دست نشانندگان دربار مانند رحیم خان چلبیانلو در آذربایجان را عنوان می‌کند و رفته رفته دامنه طنز را به مسایل اصلی و اساسی مورد ابتلای روز می‌کشانند تا جایی که آشکارا سر به سر مجلس و نمایندگان و اولیای دولت می‌گذارد و طرزکار آنان را به تمسخر گرفته، نکوهش می‌کند. برای درک بهتر اهمیت روزنامه صور اسرافیل و به ویژه بخش چرند و پرنده آن در مبارزه با استبداد و بیدارسازی ملت نمونه‌های زیر تقدیم می‌گردد.

در شماره چهار مورخ هشتم جمادی‌الاولی ۱۳۲۸ ه. ق. با عالم نمایان مفسد که می‌خواهند با استفاده از جهل مردم در دین بدعت ایجاد نموده و حتی دین‌سازی کنند می‌نویسد:

”عجب است با اینکه امروز مزایای دین حنیف اسلام بر همه دنیا مثل آفتاب روشن شده، با این که آن همه آیات محکمه و اخبار ظاهره در امر خاتمیت و انقطاع وحی بعد حضرت رسالت پناهی وارد گردیده، با اینکه اعتقاد به تمام این مراتب از ضروریات دین ماست، باز تمام این پیغمبران دروغین همه دنیا را می‌گذارند و در همین قطعه خاک کوچک که مرکز دین مبین اسلام است نزول اجلال می‌فرمایند“^۱.

هر چند دهخدا به شاعری معروف نشده اما دو قطعه منظوم از او در روزنامه صور اسرافیل چاپ شده. در قطعه اول با عنوان «رؤسا و ملت» به کنایه از وضع استبداد انتقاد شده است. در این قطعه رؤسا در نقش مادر نادان و ملت به صورت بچه بیمار تصویر شده که در آغوش مادر جان می‌دهد.

خاک به سرم بچه به هوش آمده	بخواب ننه یک سر دو گوش آمده
گریه نکن لولو میاد می‌خوره	گرگه میاد بز بزی رو می‌بره
— اِهه اِهه، ننه چته؟ — گشنمه	— بترکی، این همه خوردی کمه؟! —
چخ چخ سگه، نازی پیشی پیش پیش	لالای جونم گلم باشی کیش کیش
— از گشنگی، ننه، دارم جون می‌دم	— گریه نکن فردا بهت نون می‌دم
— ای وای ننه، جونم داره در می‌ره	— گریه نکن، دیزی داره سر می‌ره
— دستم، آخش، بین چطو یخ شده	— تف تف جونم، بین ممه اخ شده
— سرم چرا آن قده چرخ می‌زنه؟	— توی سرت شیشه جا می‌کنه
— خخخخ... — جونم چت شد! — هاق هاق	— وای خاله! چشمش چرا افتاد به طاق
آخ تنشم، بیا ببین، سرد شده	رنگش چرا، خاک به سرم، زرد شده؟
وای بچم رفت ز کف، رود رود!	مانده به من آه و اسف، رود رود!

۱. نقل از از صبا تا نیما، یحیی آریان‌پور، ج ۲، ص ۸۱.
 ۲. صور اسرافیل، شماره ۲۴، مؤرخ محرم ۱۳۲۶ هجری.

منابع

۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، جلد اول، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ چهاردهم ۱۳۵۷ ه. ش.
۲. یحیی آریانپور، از صبا تا نیما، ج ۲، انتشارات زوار، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۲ ه. ش.
۳. مجله صور اسرافیل، شماره ۲۴، مؤرخ محرم ۱۳۲۶ هجری.